أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

فرق بین مکتب شیعه (یعنی عرفان) و مکتب شیخیّه در این است که در مکتب عرفان راه معرفت برای همه تا ذات الهی باز است و امام علیه السلام فقط یک مظهریت است که موصل انسان است به آن مرتبۀ ولایت که همان مرتبۀ توحید و ذات باشد و از نقطۀ نظر مظهریت، بین انسان و بین امام فرقی نیست. یعنی امام علیه السلام در اینجا فقط حکم واسطه را ایفاء می‌کند، واسطۀ رسیدن انسان به مقام توحید.

شیخیّه معتقد هستند به اینکه همان طوری که در ذات راه نیست در امام هم راه نیست و واسطه قائل شدند بین توحید و بین ولایت.

 در عرفان توحید عین ولایت است پس کسی که به امام علیه السلام برسد به توحید رسیده است امّا در شیخیه اینها معتقد هستند که بین توحید و بین ولایت فاصله است و بین ولایت و بین معرفت انسان هم فاصله است...

 سؤال: خدا عالم را در اینجا دارد بیان می‌کند که تمام ملائکه مسخّر وجود انسان هستند و شیطان مسخّر نیست بلکه شیطان...

جواب: نه یک تمثیل که نیست، یک واقعیت است یعنی به واسطۀ خلقت آدم، وقتی که خداوند ملائکه را مطلع کرد بر آن حقیقتی که در وجود آدم هست، آن را امر به سجده کرد البته این دلیل بر این نیست که فقط در خصوص آدم این حقیقت قرار دارد، در همۀ افراد قرار دارد یعنی اگر به جای حضرت آدم کسی غیر از آدم هم بود باز مسجود برای ملائکه قرار می‌گرفت در اینجا. یعنی حضرت آدم در اینجا به عنوان نمایندۀ از بنی آدم مسجود واقع شده امّا تعلیق حکم به وصف مُشعر به علیّت است نه اینکه سجده‌ای در کار نبوده اصلاً و به طور کلی قضیه و مسأله، یک مسألۀ تخیلی هست، سمبلیک است، نه اینها نیست.

سؤال: یعنی یک قضیۀ خارجی بوده؟

جواب: خارجی بوده،

سؤال: تحقق پیدا کرد؟

جواب: خب بله

 سؤال: ملائکه سجده کرده‌اند؟

جواب: ملائکه سجده کرده‌اند، چه اشکالی دارد؟

 سؤال: ملائکۀ مقربین که در عالم ماده و صورت نیستند،

 جواب: به ماده و صورت کار نداریم

سؤال: آدم که خلق شده از طین، در عالم ماده و صورت خلق شدند، سجده‌ای که در آن عالم بوده چگونه نسبت به این عالم تحقق پیدا می‌کند و این مسجود واقع می‌شود؟

جواب: مگر ملائکه خدا را سجده نمی‌کنند؟

سؤال: یک بحث هم همین جا است که این سجدۀ ملائکه یعنی چه؟ واقعاً سر بر خاک می‌گذارند یا نه یک معنای دیگری است، به معنای امتثال امر است، یعنی اینکه هیچ اراده‌ای از خود ندارند، هیچ اختیاری ندارند، هر چه که خدا اراده کند آنها انجام می‌دهند؟

جواب: ….وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ … ﴿الإسراء، ٤٤﴾ چیست؟

سؤال: همین را می‌خواهم بگویم، همین مسأله است برای من؟

جواب: می‌دانم. آیا تسبیح به معنای حرکت زبان است؟

سؤال: نه.

جواب: سجده هم همان است، سجده اظهار عبودیت است کلٌّ بحسبه

سؤال: اظهار عبودیت یعنی هیچ اراده و اختیار نداشتن

جواب: چرا؟

 سؤال: عبودیت معنایش این است دیگر.

جواب: اظهار عبودیت. چرا اختیار ندارند؟

سؤال: می‌خواهم بگویم خود محل ظهور ارادۀ حق واقع شدن. یعنی عبودیت محض هم همین می‌شود دیگر.

جواب: می‌دانم، من منظور شما را متوجه نمی‌شوم، ببینید اظهار عبودیت کردن به معنای سجده است. الآن خدا امر می‌کند که این ملک برود این کار را انجام بدهد، اظهار عبودیتش به این است که حرکت کند نَحوَ المأمورُ به، به این ملک می‌گوید این کار را انجام بده، اظهار عبودیت به این است که می‌رود و این کار را انجام می‌دهد و با اختیار هم انجام می‌دهد نه مضطراً و مجبوراً، منتهی در آنجا چون عقل به فعلیّت رسیده جنبۀ خلاف در آنها تحقق ندارد ولی باز آنها همه روی اختیار انجام می‌دهند …. لاٰ يَعْصُونَ اَللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ ﴿التحریم‌، ٦﴾

سؤال: هر عملی که انجام می‌دهند...

جواب: لاٰ يَعْصُونَ اَللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ در مقام اختیار است. در مقام جبر که عصیان معنا ندارد

سؤال: درست است. خب همین دیگر لاٰ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿الأنبیاء، ٢٧﴾ این عمل همان سجده نیست؟

جواب: سجده است دیگر.

سؤال: یعنی عمل کردن سجده است

جواب: بله همان سجده است

سؤال: خب ما می‌خواهیم همین را بگوییم

جواب: نه اینکه سجده به معنای عمل کردن است، نه، یک وقتی که دارد می‌رود قوم عاد را عذاب کند نمی‌گویند دارد سجده می‌کند، نه،

سؤال: عمل دارد می‌کند دیگر؟

جواب: سجده یک عمل خارجی است، ملائکه رکوع می‌کنند، سجود می‌کنند، تسبیح می‌کنند، هر کدام اینها اعمال مختلفه است، آن وقت رکوع هم همین طور است، سجده هم همان است یعنی آن سجدۀ ملائکه را اگر شما ببینید، چشم دلتان باز بشود، آنها را در حال سجده غیر از رکوع می‌بینید و الّا خاک نیست، همان حال توجهی که دارند آن حال را می‌گویند سجده، لازم نیست که به خاک سجده کنند، ما باید به خاک سجده کنیم،

سؤال: خب همین، چطور می‌شود که ما...؟

جواب: سجدۀ آنها به غیر خاک است و سجدۀ ما به خاک است، رکوع آنها به غیر از روی زمین است، رکوع ما روی زمین است، آنها در آسمانها و محل خودشان رکوع می‌کنند ما باید روی زمین و کرۀ خاکی رکوع کنیم مثل اینکه فرض کنید ما از کرۀ زمین برویم کرۀ ماه، حالا چون رفتیم کرۀ ماه سجده که می‌کنیم باید سرمان را بالا کنیم؟ نه، آنجا هم سرمان را باید روی زمین بگذاریم این حالت،

سؤال: شکل دارند آنجا [مثل]عالم ماده؟

جواب: بله شکل دارد، نداشته باشد که نمی‌کند.

سؤال: چطور پس عمل می کنند؟ در بعضی از روایات داریم بعضی ملائکه همیشه در حال رکوع هستند، بعضی ملائکه همیشه در سجود هستند، بعضی در حال قیام هستند دائماً؟

جواب: دائماً.

سؤال: در عین حال وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ این چه جوری می‌شود؟ هم عمل به امر می‌کنند و هم مثلاً دوامشان در آن حال است؟

جواب: نه، این منافات ندارد که دو جنبه در آنها لحاظ بشود. مثل اینکه فرض کنید که شما چند کار را با هم انجام می‌دهید، در عین اینکه چند کار را با هم انجام می‌دهید به همۀ اعمالتان هم ناظر هستید ولی خب این از حقیقت وجودی شما باز جداست، آنها هم همین طور هستند. در عین حال دارید گوش می‌دهید به من و در عین حال دارید به من نگاه می‌کنید، در عین حال متوجه چیز دیگری هستید، در عین حال با دستتان کتاب را برمی‌دارید، تمام اینها اعمال مختلف است و از یک شخصی سر می‌زند، خب چه اشکال دارد یک ملکی دائماً در حال سجده باشد در عین سجده بخواهد یک عملی را انجام بدهد، آنجا که دیگر چیز نیست،

سؤال: تزاحم نیست؟

جواب: تزاحم در آنجا نیست، هم حرکت است و هم در عین حرکت سجده هم هست، در عین حرکت رکوع هم هست. آن وقت در مورد آدم هم مطلب همین طور است. در مورد آدم وقتی که خداوند در حقیقت آدم همان سرّ خود را قرار داد، در آنجا آن کاری به نزولش در عالم ماده ندارد، نه این به آن مربوط نیست، همان خلقت آدم با همان حقیقت و با همان سرّی که در وجود اوست منتهی بعد آن حقیقت در عالم ماده هم تجلّی پیدا کرد، ولی وقتی که آن حقیقت در آدم قرار داده شد آن موقع مسجود برای ملائکه واقع شده نه وقتی که به صورت آدم خاکی و گل و اینها شد، نه این مراحل بعد از سجده بود.

سؤال: پس مسجود شدن را نمی‌توانیم به این معنا بگوئیم که ملائکه دائماً در اطاعت امر آدم هستند

جواب: نه خیر آن اطاعت نمی‌شود گفت

سؤال: خلقت آدم از همین خاک مادی بوده؟

جواب: خب بله از همین خاک است،

سؤال: می گویند بهشتشان، بهشت برزخی بوده

جواب: آن مال خلقت جسمی بوده امّا خلقت روحی که نه، در خلقت روحی و نفسی آن به جسم کاری ندارد.

سؤال: آن عوالم آقا جان واقعاً امر حضرت حق مثل امر تشریعی می‌ماند که ما در عالم داریم با امر، با کلام؟

جواب: بله آن هم تشریعی است

سؤال: یا نه صرف ارادۀ حضرت حق تعالی در ملک ایجاد عمل می‌کند؟

جواب: همان اراده می‌شود تشریع دیگر، خود آنجا هم تشریع است، فرقی نمی‌کند. ارادۀ حق به صلاة، موجب امر خارجی صلاة می‌شود، حالا اگر فرض بکنید که یک نبی، این اراده را در نفس خودش بفهمد، آن نبی بدون امر خارجی اتیان می کند صلاة را. مسئلۀ تکوین مسئلۀ خود عمل خارجی است که بدون اختیار تحقق پیدا می‌کند، آن را تکوین می‌گویند مثل خلقت انسان، خلقت ملائکه، خود اصل خلقت و اینها یا به طور کلی جنبۀ فعل خارحی را تکوین می‌گویند ولو با ارادۀ شخص. یعنی آن فعلی که مستند به اوست. در تشریع اختیار خوابیده، یعنی چه انبیاء و چه غیر انبیاء و چه ملائکه، تمام اینها جنبۀ تشریع در آنها لحاظ می‌شود و با تشریع عمل را انجام می‌دهند. یعنی به آنها امر می‌شود و آنها اختیاراً آن را انجام می‌دهند و با اختیار خودشان اینها صعود پیدا می‌کنند. لذا ملائکه هم در آن حیطه‌ای که هستند با اعمالی که انجام می‌دهند دائماً دارند ترقی می‌کنند نه اینکه ملائکه یک مرتبه دارند. بله خود ملائکه هم همین طور هستند

سؤال: وَ مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ ﴿الصافات‌، ١٦٤﴾ پس این چیست؟

جواب: جنبۀ طولی است ولی از نقطۀ نظر عرضی اینها حدّ یقفی ندارند. یعنی این طور نیست که جبرئیل فرض کنید که از زمان آدم یا قبل از آنها، علمش به هر اندازه‌ای بوده الآن هم در همان حد است. همین طور دائماً این دارد علمش زیاد می‌شود و ملائکۀ دیگر هم همین طور و چون علم حدّ یقفی ندارد، چون پروردگار حدّ یقفی ندارد، اگر تا بی نهایت اینها حرکت کنند مثل اینکه سر جای خود ایستاده‌اند، هیچ حد یقفی...،

سؤال: پس مقام فنا را پیدا نمی کنند؟

جواب: نه خیر آن مربوط به سلسلۀ طولی است،

سؤال: پس امتیاز بشر با ملائکه در همین سلسلۀ طولی است

جواب: بله

سؤال: پس اوامر در آنجا، در حقیقت همان ادراک مصالح و مفاسد می‌شود

جواب: بله، یعنی چون عقل به فعلیت می‌رسد با ادراک مصالح و مفاسد، خودش مشرّع برای خودش خواهد بود

سؤال: می‌فهمد که مولا...،

جواب: می‌فهمد، مثل اینجا، در اینجا هم همین طور است، اگر واقعاً یک عبدی به مصلحت و مفسدۀ نفس الامریه برسد نیاز به امر مولا ندارد، خودش هم انجام می‌دهد.

سؤال: پس این کلمه‌ای که در قرآن است وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ معلوم می‌شود که این امر در مقابل خلق است یعنی همان نفس الامر و واقع،

جواب: بله

 سؤال: نه امر تشریعی؟

جواب: بله. یعنی فرقی نمی‌کند امر هم باز تشریع است یعنی همین اطلاع بر مفسده و مصلحت هم خودش تشریع است.

بسم اللَه الرحمن الرحیم

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اَللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ… ﴿المائدة، ٥٤﴾ در مورد ارتداد، روایاتی که در این زمینه است، در موارد مختلفۀ ارتداد عرض شد، اینها همه برای این بود که یک بیان اجمالی از خود ارتداد و همین طور از مواردی که متعلَّق ارتداد است در آنجا روشن بشود که کسی که انکار ولایت را می‌کند یکی از مواردش است، ناصبی یکی از مواردش است، انکار رسالت یکی از مواردش است و همین طور ضروریات دین. از امروز انشاء اللَه دیگر وارد اصل و حقیقت ارتداد می شویم که حقیقت ارتداد چیست؟ و مواردی را که قوم آن موارد را جزو ارتداد می‌دانند کدام است و آیا صحیح است یا صحیح نیست؟

 ارتداد از مادۀ رَدَّ است و رَدَّ در لغت به معنای صرف الشیء است، الرَّدُّ صرفُ الشیء و رَجعُهُ، یک چیزی را انسان برگرداند، از مسیرش برگرداند و به اول، این را ردّ می‌گویند و الرَدُّ مصَدرُ رَدَدتُ شیء و ردَّهُ اَن وجهه یردُّهُ ردّاً و مردّاً و ترداداً صرفَهُ این به معنای صرف است و به معنای رجوع است و به معنای برگشت است، و اَمَر اللَه لا مَرَدَّ لَه، لا مَرَدَّ له یعنی هیچ رجوعی در امر خدا نیست، امر خدا بطّی و قطعی است، رجوعی برای امر او نیست، بازگشتی برای امر او نیست، یعنی یک وجهه بیشتر ندارد، یک مئال بیشتر ندارد و صارفی از امر خدا وجود ندارد که امر خداوند بیاید و یک صارفی بخواهد آن را برگرداند. همین طور ارتَدَّ، این هم به همین معناست، مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ. و الإسمُ اَلرِّدَّ، اسم مصدرش رِدَّ است و منهُ اَلرِّدَّةُ عن الاسلام اَی رجوع عنه، اصحاب رِدِّه به آن افرادی می‌گفتند که از دین برمی‌گشتند چون بعد از پیغمبر اکرم، خب خیلی‌ها به حکومت ابی بکر رضایت ندادند و قبول نکردند و زکات ندادند و چون زکات ندادند آنها اینها را مرتّد می‌دانستند و می‌گفتند هر کسی که به حکومت اسلام زکات ندهد، این مردودٌ عن الاسلام و مرتدٌّ عن الاسلام و لذا آنها را کافر می‌دانستند و با آنها قتال می‌کردند، یعنی همین جهت ارتداد در زمان خود پیغمبر اکرم لحاظ می‌شده. وَارتَدَّ فلانٌ عن دینه إذا کَفَرَ بَعدَ إسلامه، این به معنای ارتداد است بعد از اسلام، و فی الحدیث از پیغمبر اکرم در حدیث حوض است که حدیث معروف است، یقال: پیغمبر می‌فرمایند که یا رَبِّ اصحابی، اصحابی، وقتی که اصحاب پیغمبر می‌آیند و از کنار حوض می‌گذرند، اینها داخل در حوض نمی‌شوند و ملائکه اینها را رَد می‌کنند و نفی می‌کنند از حوض، پیغمبر می‌فرمایند که اصحابی، اینها اصحاب من هستند خطاب می‌رسد إنَّهُم لَم یزالُوا مرتدین علی اعقابهم اینها مُرتد هستند علی اعقابهم- مرحوم آقا هم اینها را آوردند در همین امام شناسی، نمی‌دانم جلد چندم است، این حدیث حوض را که خیلی مفصل است از اهل تسنّن هم اینها را روایت کرده‌اند و انشاء اللَه ما هم اینها را می‌آوریم، فردا ممکن است این احادیث را در اینجا بیاوریم- خطاب می‌رسد که اِنَّهم لم یزالُوا مرتّدین علی اعقابهم اینها بر اعقابشان برگشته‌اند، البته در این جا خود لسانٌ العرب ابن منذور و همین طور اهل تسنن تأویل می‌کنند این روایت را و امثال این روایت را به تخلف از واحبات که همان زکات باشد، چون زکات را نپرداختند، اینها دیگر برگشتند، حالا اگر نماز نمی‌خواندند طوری نبودها! امّا چون زکات آن موقع معیار برای اسلام بود و حکومت خیلی نیاز به زکات و پول و این حرفها داشت، هر کس زکات نپردازد، این خلاصه جزء مرتّدین است! ایشان در اینجا می‌گویند که ای مُتَخَلِّفینَ عن بعض الواجبات در حالتی که ما تخلف از واجبات را مرتد نمی‌دانیم، تازه اینها هم خودشان، بعض الواجبات را مرتد نمی‌دانند فقط زکات چون پول و مال است خیلی برایشان سخت آمده و تخلّفش را مرتد می‌دانند ولی اگر زنا هم بکند مثل خالد بن ولید کسی نمی‌گوید مرتّد است! این طور است دیگر!

یا اینکه می‌فرماید- البته این را هم در نظر داشته باشید که ما در این بحثمان، اگر می‌خواهید بروید مطالعه کنید بروید مطالعه کنید، ما در اینجا ارتداد را از مذهب عامّه هم مورد مطالعه قرار می‌دهیم چون همۀ جوانبش[ را می خواهیم بررسی کنیم] یعنی می‌خواهیم که نه خیلی گسترده بشود و هم اینکه آن معنا جمع بشود، ما از آنجا هم مطالب و روایات را خواهیم آورد و معنای ارتداد را در آنجا می گوییم، آنها هم قائل به ارتداد هستند- در اینجا دارد که وَ لَم یُرد ردَّة الکُفر در اینجا ابن منذور می‌گوید که منظور پیغمبر اکرم از ارتداد، ارتداد از کفر نبود، ارتداد از بعضی از واجبات بود و لهذا قیَّدهُ باعقابهم لِاَنَّهُ لَم یَرتَدَّ اَحَدٌ منَ الصحابة بَعَده، احدی از صحابه مرتّد نشد إنَّ ما ارتدَ قَومٌ من جُفاة الاعراب بعضی از جفاة اعراب مُرتد شدند. خب این معنا، معنای ارتداد است که در اینجا هست البته بقیۀ افراد هم از اهل لغت، اینها هم همین معنا را می‌رسانند که رَدَّ به معنای برگشت است، به معنای رجوع است. اگر شخصی فرض کنید من باب مثال نماز نخواند نمی‌گویند این رجوع کرده از دین، نه، رجوع یعنی عدم قبول، نفی، نفی الاسلام، نفی الدّین، این را می‌گویند رجوع، معنای رَدّ این است، یعنی رجوع از دین. و اینها را ما باید دقت کنیم. اینها بعداً به درد می‌خورد. وقتی معنای رَدّ و ارتداد از اوّل روشن نشود آن وقت بعد ما می‌افتیم در بعضی از مشکلاتی که بعداً در تعارض روایات یا تعارض اقوال فقهاء بوجود می آید امّا اگر از اول خوب درست روشن بشود ما در مندوحه واقع می‌شویم.

 رَدّ به معنای رجوع است. شخصی که منتحل به یک نحله‌ای هست و متدین به یک دینی هست بعد از آن دین دست برمی‌دارد، رجوع می‌کند از آن دین، آن را می‌گویند مرتد. امّا اگر فرض کنید من باب مثال یک نفر آمد و گفت من فلان چیز را قبول ندارم، این که گفت من قبول ندارم این اغلب، این است که فهمش نمی‌رسد، فهمش به این قضایا نمی‌رسد. فرض کنید که من باب مثال، خب گرچه حالا این یک مسألۀ سیاسی ممکن است که باشد ولی ما در بیان مطالب خب باید بگوئیم، فرض کنید که بعضی از همین افراد و شُعوبی که قبلاً راجع به قصاص صحبت می‌کردند و یا گفته بودند که قصاص یک عمل غیر انسانی است! نمی‌توانیم بگوییم که واقعاً با گفتن این که قصاص یک عمل غیر انسانی است، اشخاص با گفتن این حرف مرتّد شده باشد، به جهت اینکه یک وقتی یک شخصی می‌گوید اینها اصلاً معلوم نیست مال این زمان باشد، اینها مال آن زمان بوده، فرهنگ عوض شده، هزار تا محمل درست می کند، یک وقتی شخص می‌گوید اگر پیغمبر هم الان بیاید و این مطلب را بگوید من این پیغمبر را قبول ندارم! این را می‌گویند ارتداد، ارتداد یعنی نفی الاسلام، نفی الرسالة، این معنا، معنای ارتداد است امّا اینکه بیایند و بگویند ما نمی‌فهمیم حالا به خاطر زنا یک نفر را اعدام بکنند، حالا زنا هم این خوشش می‌آید هم آن خوشش می‌آید، به زور هم که نبوده، به عنف و اینها هم که نبوده. چه بسا اینکه از این طرف(زن) خلاصه تمایل گاهی از اوقات می‌شود، حالا بیایند مرد را چه کار بکنند، بگویند که حالا ما این را نمی‌فهمیم، خب این را حمل بر جهالت باید کرد، نباید گفت که آقا مرتد هستی و بعد هم به گلوله ببندند

سؤال: شاهدش هم این است که اینها می گویند بیاییم احیاء اسلام بکنیم، طبق عقیدۀ خودشان اسلام را مثلاً...،

جواب: بله. باز در اینجا فرق می‌کند یکی می‌آید و می‌گوید باید بیاییم یک اسلام جدیدی پی ریزی کنیم مثل اینکه یک مکاتبی درست می‌شود و می‌گویند در خارج و این حرفها این طور است که یک عده جمع می‌شوند و می‌گویند آقا اصلاً می‌خواهیم یک دین درست کنیم، ده نفر یا پانزده نفر جمع می‌شوند و می‌گویند آقا می‌خواهیم یک قانون درست کنیم، اصلاً به خدا و پیغمبر و اینها هم کاری ندارند، یک مقدار قوانین را از اسلام می‌گیرند، یک مقدار قوانین را از نصاری می‌گیرند، یک مقدار قوانین را از یهود می‌گیرند، اینها را با هم جمع می‌کنند و بعد این را مطرح می‌کنند. خب این معلوم است که اعتقاد به خدا و این حرفها اصلاً ندارد، راحت است و لذا اصلاً به طور کلی این مسألۀ ارتداد، برگشت از دین، این در میان سایر ملل هم هست، مثلاً در یهود، در یهود اینها هم قائل به همین هستند. یهود هم می‌گویند اگر کسی خارج از یهود است دَمش مباح است، یعنی فرض کنید که در اسرائیل اگر دو نفر یهود و غیر یهود با همدیگر معارضه کنند و یک یهودی آن را بکشد دادگاه به عنوان اینکه او خارج از دین است برای این حکم قصاص و این حرفها را ندارند در حالی که آنها حکم قصاص هم دارند یعنی قصاص قتل، قتل است برای آنها، امّا می‌گویند چون این خارج از مذهب و خارج از یهود است این در اینجا حکمش فرض کنید که ده سال زندان، دو سال زندان است یا مثلاً فلان مقدار جریمه برایش تعیین می‌کنند. یعنی خود همین‌ها هم در مورد ارتداد، خروج از مذهب یا ارتداد از مذهب، این هم در آنجا حکمشان مثل ما است، یعنی حکمشان اسلامی است در واقع، آنها هم غیر از یهودیها را اصلاً آدم نمی‌دانند، می‌گویند فقط یهود باید [مطرح] باشد.

 بناءً علی هذا این مسألۀ رَدّ به معنای رجوع از ملّت در اینجا به حساب می‌آید. مرحوم علامۀ طباطبایی در ذیل این آیۀ يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اَللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ می‌فرمایند که معنای ارتداد با توجه به آیاتی که قبل از این آیه است که آیات مربوط به محبت کفّار و تقلید از کفّار و اینها است، ایشان ارتداد را به یک معنای وسیع‌تری می‌گیرند و می‌گویند همان طوری که در اسلام انسان باید فقط به یک نحوه متوجه باشد و آن عبارت است از توحید و هر چه غیر از اوست باید حذف کند، محبت به کفار و تقلید از کفار، این منافی با آن روح توحید اسلامی است، لذا به مجرد میل به آنها و محبت به آنها، کانّ این دین منسلخ می‌شود از این مسلمانها، اگر انسان بخواهد محبت یهود یا محبت نصاری و اینها را داشته باشد آن تمایل قلبی و اتّجاه قلبی که یک مسلمان قلبش باید مُتَّجه باشد به یک مبدأ واحد، آن اتّجاه قبلی منقسم می‌شود و به مبادی عدیده و متعدده توجه پیدا می‌کند و این معنا، معنای ارتداد است، ارتداد یعنی برگشت، یعنی رجوع، خداوند متعال انسان را به اتّجاه به مبدأ واحد می‌خواند. انسان از این اتّجاه به مبدأ رجوع کند و به مبادی دیگر تمایل پیدا بکند، این معنا، معنای ارتداد است، البته این معنا، معنای صحیحی است و بسیار معنا، معنای خوبی است امّا صحبت در این است که این ارتداد مصطلح، این معنا نمی‌تواند باشد، آن ارتدادی که احکام بر آن بار هستند آن نمی‌شود به این معنا باشد. این همان معنایی است که ما در باب شرک و اینها عرض کردیم روزهای قبل که شرک یک وقتی به معنای برای خدا شریک قرار دادن است که با این معنا خب همه مشرک هستند! چه کسی هست که برای خدا شریک قرار ندهد؟ همین که در مبادی، ذهن شما و ما منصرف به مبادی متعدده هست در عالم اسباب و مسببات، این خودش بالاترین شرک است. امّا آن شرکی که متعلَّق برای احکام است آن عبارت است از عبادت لغیر اللَه و صلاة لغیر اللَه و الدعاة لغیر اللَه که امام علیه السلام هم به این مسأله اشاره می‌کنند و این نمی‌تواند بر این باشد، پس بنابراین معنای ارتداد عبارت است از رجوع، رجوع من الحق، این معنا، معنای ارتداد است، معنای ارتداد واقعی چیست؟ حالا آن معنا بماند، امّا در اینجا ما روایاتی را به عنوان...

ما اول آن مبانی اهل تسنن را در اینجا بیان می‌کنیم بعد می‌رویم سراغ مبانی شیعه. حالا فعلاً به طور اجمال هر دو جهت را در اینجا بیان می‌کنیم.

 در اینجا مروَضی در تاریخ خودش راجع به ارتداد این طور بیان می‌کند می‌فرماید: لَم یَلبَس الاسلام بَعدَ فوتِ النّبی فی طوائف العرب الّا فی اهل المدینه و اهل مکه و اهل الطائف وَارتَدَ سائر الناس، بعد از نبی سایر مردم همه برگشتند حالا خب این از اهل تسنن بوده دیگر، ثُمَّ قال إرتدَ بنو تمیم و الرباب و اجتمعُوا علی مالک بن نویره الیردوعی.

در اینجا مالک بن نویره یکی از اصحاب مهم بوده، از اصحاب امیرالمؤمنین بوده، از اصحاب پیغمبر بوده و همان کسی است که پیغمبر بشارت جنت را در مورد او داد، مَن یُریدَ یا مَن یُحبَّ أن یَنظُرَ الی رَجلٍ من أهل الجنَّه فالینظر الی مالک بن نویره. وقتی پیغمبر اکرم این مطلب را فرمودند عمر بن خطاب بلند شد از پیش پیغمبر و رفت پیش مالک بن نویره و گفت که دستم به دامنت...! و آن هم گفت: تو پیغمبر را رها کردی آنجا و آمدی دنبال من!

 و این مالک بن نویره چون [بیرون مدینه] بود وقتی آمد در مدینه و دید که خلافت به امیرالمؤمنین علیه السلام نرسید، این برگشت و ابا کرد از اعطاء زکات و چون ابا و امتناع کرد، ابوبکر یک جیشی را به زعامت خالد بن ولید فرستاد و از باب ارتداد...

 ... رَدَّه، این را از اصحاب رَدَّه می‌شمارند، این حکم به قتل مالک داد، در حالی که اینها نماز می‌خواندند و آمدند به خالد بن ولید گفتند اینها دارند نماز می‌خوانند امّا در هنگام نماز غفلتاً و غیلتاً، خالد بن ولید حمله کرد و سَر اینها را بردید و بعد با زن مالک بن نویره هم همان شب زنا کرد! خب اینها هیچ کدام ارتداد نیست دیگر! بله! گفت: اگر قرار باشد که به آدم ببندند اگر طرف نماز هم بخواند می‌بندند! هر کاری هم بکنی. اگر قرار بر این است که از انسان نفی عیب بکنند اگر زنا هم بکند توجیه می‌کنند! این چیزی است که ما فهمیدیم دیگر، تا حالا نمی‌دانستیم!

 در اینجا دارد که و ارتد ربیعه کُلّها و کانت لهم ثلاثة عساکر، عسکرٌ بالیمامه مع مُسَیلمة الکذاب البته این مسیلمه خودش ادعای نبوّت و رسالت کرد که خب در آنجا این صحیح است. و عسکرٌ ؟ شیبانی و فیه بنو شیبان و عامة بن بکر بن وائل و عسکرٌ مع حطیم العدی و ارتدَّ الاهل الیمن ارتد الاشعث بن القیس فی کنده و ارتد اهل المئارم مع الاسود الامسی و ارتد بنوعامه الی...

ببیند اهل سنت این ارتداد را- علتش هم مشخص است- به عنوان عدم اعطاء زکات می‌دانند ولی اینها نیامدند نماز را کنار بگذارند و صلاة را کنار بگذارند، نه، اینها نماز می خواندند و به واجباتشان قیام می‌کردند امّا چون اینها زکات نپرداختند، عدم اعطاء زکات در حکم رجوع عن الاسلام در آن موقع مطرح بوده. این مورد نظر است یعنی در اینجا اگر ما بخواهیم توجیه بکنیم مطالب آنها را، فتوای اهل سنت را، به این منوال که ما، این عدم اعطاء زکات و منع زکات را برمی‌گردانیم به رجوع عن الاسلام که وقتی کسی حکومت اسلام را قبول نکرد و اعطاء زکات نکرد، در واقع [رجوع] کرده، این یک روایت، البته خب، بله؟

سؤال: از چه کتبی اخذ شده

جواب: این در مروضی بود، نوشته‌اش را داشتم اما خود کتاب دستم نبود اما آمدم مراجعه کردم به بحار، دیدم که در بحار این هست، جلد ٢٨ بحار صفحۀ ١١

سؤال: در بحار، کل مصادر اهل سنت را هم ذکر کرده بودند؟

جواب: بله، بله در آنجا ذکر کردند البته روایت خیلی زیاد است این مقدارش را من در اینجا آوردم.

 یک روایت دیگر که در مورد، اینها خب خیلی از روایاتی است که به درد ما می‌خورد و در مقام ثبوت و اثبات، این روایت به درد می‌خورد: روایت اختصاص است که غیر از این هم هست. عدةٌ من اصحابنا عن محمد بن ولید عن صفّار، محمد بن حسین عن موسی بن سعدان عبداللَه بن قاسم حزرمی عَمرو بن؟ روایت صحیح السّند است، قال سمعت ابا عبداللَه یقول: انَّ النبی صلی اللَه علی و آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفّارا، ببینید امام صادق علیه السلام می‌فرماید که مردم کافر شدند الّا ثلاثه، سلمان و المقداد و ابوذر غفاری روایت، روایت جالبی است إنَّهُ لَمّا قُبض رسول اللَه جاءَ اربعونَ رجلاً الی علی بن ابیطالب فقالوا لا واللَه لا معطی احداً طاعتاً بعدک ابدا گفتند که ما بعد از تو از کسی اطاعت نمی‌کنیم قال: و لم؟ چرا؟ قالوا انّا سمعنا من رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم فیک یوم غدیر خم ما به جهت آن مطالبی که از پیغمبر در روز غدیر شنیدیم این کار را می کنیم قال و تفعلون؟ انجام می‌دهید؟ پا برجا هستید؟ یعنی ثابت قدم هستید؟ قالوا: نعم قال: فأتونی غداً محلقین فردا همه سرهایتان را بزنید، یعنی به عنوان بیعت و احرام و اینها، خلاصه بیایید اینجا که از هر چه از تعلقات هست بیرون بیایید قال: فما اتاهُ الّا هؤلاء ثلاثه، یکی سلمان و یکی ابوذر و مقداد قال و جاءَهُ عمار بن یاسر بعد الظهر، عمار بن یاسر صبح نیامد، ترسید، لابد یک مقداری هم داشت فکر می‌کرد، بعد از ظهر آمد، فَضَرَب یدهُ علی صدره حضرت دستش را زد به سینۀ عمار، ثّم قاله ما آن لک عن تستیقض من نومة الغفله حضرت به عمار این مطلب را فرمود.

 خب در هر صورت ببینیم قضیه خیلی مشکل است. مسأله خیلی سخت است دیگر. حالا ما در اینجا یک عماری می‌شنویم، این عماری که اینقدر مجاهده داشته، فلان داشته، چی چی داشته، می‌شنویم، ولی صحبت در این است که این مردم، این صحابه و این افراد به نحو کثرت، کثرتی که استیعاب همه را می‌کند، اینها بروند به یک سمت، خیلی عجیب است که برای شخصی شبهه پیدا نشود، شبهه پیدا نشود، آخر اینها که نماز می‌خواندند دیروز، اینها که دیروز روزه می‌گرفتند، اینها در صف جهاد بودند، جهاد با رسول اللَه بودند، اینها در صفوف صلاة جماعت مع النبی بودند، اینها اهل زکات بودند، اینها اهل انفاق بودند، الآن آخر به چه نحوی و به چه کیفیتی بیعت با ابوبکر کردند؟ آقا این قضیه مشکل است! یعنی الآن خیلی مسأله، مسألۀ مشکل است که فرض کنید که افرادی که حتی پیغمبر ممکن بود مدحی دربارۀ آنها کرده باشد، خب این مدح دلالت بر ثبوت که نمی‌کند، دلالت بر دوام که نمی‌کند، ولو مدح بوده و این الآن بلند شده...، خب خیلی شبهه پیدا می‌شود برای یک شخصی، واقعاً شبهه پیدا می‌شود.

 من یک قضیه‌ای در اینجا نقل کنم برای شما، در موقع انقلاب مطالب و مسائل مختلفی بود و اینها، یک روز مرحوم آقا، خب در اینجا شما ببینید همه در این قضایا دخالت می‌کردند دیگر، به عنوان دفاع از دین و دفاع از اسلام و دفاع از ...، دخالت می‌کردند، مراجع دخالت می‌کردند، علماء دخالت ‌کردند، همۀ مردم دخالت کردند و اینها آمدند و واقعاً شهید دادند، فرزندانشان، پدر، مادر، زن و بچه‌هایشان، اینها شهید دادند و برای اسلام بود و نیّت اینها، همه نیّت خیر بود، نیّتشان درست بود، متوجه هستید؟! خب اینهایی که واقعاً شهید می‌دادند، برای این شهید نمی‌دادند که توی جهنم برود، شهید می‌دادند که خلاصه مرضی خدا باشد این عمل و فعالشان، این قضیه بود، حالا خب بعضی‌ها ابن الوقت بودند و آمدند و از این موقعیت سوء استفاده کردند، خب اینها به جای خود و خدا هم خودش می‌داند که با اینها چه کند، مسأله به جای خود محفوظ ولی مردم نیّتشان واقعاً نیّت صالحه بوده، در این شکی نداریم.

 ولی صحبت در این است که اگر شخصی یک زعیمی داشته باشد، یک رهبری داشته باشد، یک مرشدی داشته باشد، یک استادی داشته باشد، آیا اصلاً باید به فکرش بیاید که من بروم از او سؤال کنم، اصلاً باید به فکرش خطور کند که آیا من قدمی بردارم یا مثلاً عملی را انجام بدهم؟ اگر فرض کنید که من باب مثال شخصی واقعاً با حضرت بقیة اللَه و با امام زمان یا فرض کنید که در زمان امام باقر علیه السلام، فرض کنید که زید بن علی در آن موقع قیام کرده، وقتی که اصحاب امام باقر در کنار امام باقر هستند و امام علیه السلام در کنار آنهاست، اصلاً معقول است که شخصی که در کنار امام باقر هست یا در کنار امام صادق است و بیاید به فکرش این قرار بدهد آیا این قیام حق است یا باطل است و من در اینجا چه کار بکنم؟ معنی ندارد، خب هر چه می‌خواهد باشد، چه حق باشد، چه باطل خب خود امام می‌گوید دیگر، خود امام شرح می‌دهد، این معنی ندارد و معقول نیست که یک شخصی بیاید فرض بکنید بگوید آیا این قیام بر حق است بروم از امام سؤال بکنم که من بروم؟ خب اگر باشد خود امام می‌گوید، امام می‌گوید بلند شو برو ملحق شو یا ملحق نشو، پس همین فکر کردن، همین تأمل کردن در اینکه آیا من بروم به زید ملحق بشوم یا نشوم، خود این تأمل باطل است به خاطر اینکه امام علیه السلام در کنارش نشسته است. اگر یک وقتی امام نبود، این در یک جا بود که دسترسی به امام نداشت، امکان وصول به امام نبود، خب در این صورت برای انسان افکاری می‌آید، آیا زید قیامش بر حق است؟ از امام اجازه بگیرم، سؤال کنم، نامه بدهم، رساله‌ای بنویسم، این را چه کار بکنم؟ ولی وقتی که امام در کنارش هست این دیگر در این صورت معنا ندارد.

 مرحوم آقا در این جریان یک روز به ما فرمودند: افرادی که از رفقای ما هستند و در آنها شکّی پیدا نشد به عدد یک دست نرسید! خیلی عجیب است ها! یعنی از جمیع رفقا و افراد و فلان و این حرفها، من در این مسائل از بعضی از اینها مطالبی را دیدم که اصلاً تعجّب کردم، شخصی از اینها از معمرین بود، حدود هفتاد سال سن داشت، از این هفتاد سال سن، حداقل چهل، چهل و پنج سالش را در خدمت بزرگان بود، در خدمت مرحوم آقای انصاری بود، در خدمت آقای حداد بود، در خدمت آقا بود، امّا در عین حال شما می‌بینید که افکاری داشت! این قضایا چیست ؟ این به خاطر این است که ایمان در افراد متفاوت است، ایمان تفاوت پیدا می‌کند دیگر، ایمان تفاوت پیدا می‌کند، حالا اگر قرار بود در آن موقع، من می‌خواهم این قضیۀ امیرالمؤمنین را بگویم، اگر قرار بود که آقا مانند امیرالمؤمنین می‌گفتند که من می‌خواهم قیام کنم، کیست که سرش را حلق کند و اجتماع کند؟ چند نفر می‌آمدند؟ یعنی با یقین چند نفر می‌آمدند؟ آن وقت حالا که نیامده آیا مشمول ارتدَ النّاس علی اعقابهم کُفارا می‌شود؟ آن وقت ببینید مسأله خیلی مشکل است، ببینید چقدر امتحان، سخت است و چقدر مشکل است! ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الرأس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید؟ ارجعوا فلا حاجة لی فیکم.

از اینجا خلاصه استفاده می‌شود که مسألۀ ایمان، مسألۀ بسیار مشکلی است، انسان در موارد و مواقع حساس، آن اتجاه قلبی و آن نحوۀ حرکت او، به این طرف و آن طرف متمایل نشود.

...یکی دیگر بیاور، یکی دیگر آورد و خورد و یکی دیگر هم خورد. گفت ما که باید کتک را بخوریم پس لااقل بگذار غذا را خوب بخوریم! سه تا خورد. گفت پولش را بده. گفت اگر کسی پول نداشته باشد چه کارش می‌کنید؟ گفت یک فص کتکش می‌زنیم، بیرونش می‌کنیم. گفت پس زود بیا بزن، معطلم نکن! یارو کتک زد و رفت. فردا آمد و گفت اگر به همان قیمت دیروز است سه پُرس دیگر بیاور!

حالا این هم می گوید یک همچنین کسی به این خوشگلی و...! می گوید من راضی تو راضی... دیگرحالا نیازی نیست که...، خیلی خب حالا خدا هم می بخشد و فلان. اما یکدفعه این قضیه فاش شد در را باز کردند فرض کنید چهار نفر آمدند تو ای داد و بیداد و فلان و این حرفها! خیلی خب کتک اول را می خوریم، کتک دوم می گویم مثل اینکه خیلی رویت زیاد شده...! اینکه انکار رسالت را نمی کند. این می گوید جوانم و این حرفها و نمی توانم خودم را نگه دارم و...! خب بگوییم مدمن خمر عابد وثن است عابد وثن هم واجب القتل است! اینکه خیلی جای تأمل دارد.

 بنابراین دیگر مطلب را من به دستتان دادم، یعنی اینکه ما دو جور عنوان داریم در باب اصل کفر. یک عنوان، عنوانی است که، همان طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود، عنوانی است که احکام ظاهری کفر و شرک و ارتداد بر آن مترتب می‌شود، عنوان دوم عنوانی است که همان مراتب باطنی کفر است که برای انسان...، امّا بدون این که عنوان، عنوان ظاهری است. بین این دو دسته روایات، ما باید فرق بیندازیم. دیگر خواندن بقیۀ روایات در این قضیه مورد ندارد، البته عرض کردم تمام...

سؤال: یعنی می‌خواهید بگویید اینها باطنی است؟

جواب: اینها همه باطنی است اصلاً ربطی به باب ارتداد ندارد و ربطی به باب کفر و شرک ندارد. آنچه که مربوط است همینی است که خود امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عن ابی عبداللَه لا یکون العبد مشرک حتی یصلی لغیر اللَه این مشرک است او یذبح لغیر اللَه یعنی یک جنبۀ ظاهری در فعل او باشد که حکایت بکند از آن جنبۀ باطنی که اصلاً خدا را قبول ندارد یا واقعاً برای خدا شریک قائل است، این مشرک است و امام صادق علیه السلام می‌خواهند دفع دخل بکنند در اینجا و بگویند روایاتی که از اباء و از ابناء ما می‌آید در باب کفر و شرک، این روایات مربوط به شرک باطن است، مربوط به کفر باطن است امّا شرک و کفر ظاهر، این همینی است که صلاة لغیر اللَه باشد، ذبیحه لغیر اللَه باشد، دعا لغیر اللَه باشد.

سؤال: سؤال کردیم که باید پشت سر عادل نماز بخوانیم، خب ما داریم که خوف از غیر خدا شرک است، خب ما از غیر خدا می‌ترسیم، خب پس من خودم هم آن طوری هستم، نمی‌شود پشت سر من کسی نماز بخواند. ایشان فرمودند که...

جواب: آقای طاهر شمس

سؤال: ایشان به من گفتند آقاجان اینجا...

جواب: نه

سؤال: ...

جواب: بله در آن عقیدۀ باطنی خب مصیب نیست، واقعاً آن حقیقت توحید را...، گفتم دیگر، گفتم آنی که امام صادق خدا را قبول دارد آنکه خودش است، بایستی ما برویم پی کارمان، اگر نماز نمازی است که علی می‌خواند ما دیگر مرخص هستیم، آن توحیدی که واقعاً امام صادق قبول دارد و...، آن جبرئیل هم خودش مشرک است، تازه جبرئیل و عزرائیل و ملائکۀ مقرب کجا این مطالب را می‌فهمند و اینها، و این شرک و کفر و اینها نه اینکه به عنوان عیب است، عیب نیست، مراتب وجودی اشخاص است، خب این شخص در این مرتبه است خب نمی‌فهمد نه اینکه عیب برای این است، نه عیب نیست، خب همه کافر هستند، همه مشرک هستند، چه اشکال دارد؟

آقا یک حکایت خیلی جالبی نقل کردند- وقتی آقا در این مسائل آمده بودند و این قضایا و جریانات خرداد و ...- فرمودند خلاصه بعد رفتم خدمت آقای حداد، ایشان فرمودند که در این مسائل باید فقط امام علیه السلام باشد یا اینکه شخصی باشد که مستقیماً از خود حضرت این دستور را داشته باشد، شما امام هستید؟ شما ولیّ هستید؟ شما چی هستید؟ دیگر آقا هم سرش را انداختند پایین، البته اینها یک مسائلی هست، به این سادگی هم نیست، امّا خب صحبت در این است که آقای حداد می‌خواستند بفرمایند که این مقدار کافی بود دیگر بیش از این مقدار نه، لازم نیست، البته خب از نظر ظاهر هم یک موانعی پیش آمد که دیگر مرحوم آقا نتوانستند با آقای خمینی همکاری کنند، یک مسائلی پیش آمد یک مقداری را گفتند و مقدارهایی را هم نگفتند، بعد آقا به آقای حداد عرض می‌کنند که آقا اگر ما این کار را نکنیم مردم بهایی می‌شوند، آخر الآن همۀ مملکت بهایی است، نخست ویزرش بهایی است، ارتشش بهایی است، فلان بهایی است، شاه همۀ مملکت را داد به دست بهائی ها دیگر! همه دست بهایی‌ها بود . رئیس سازمان امنیتش بهایی بود، هویدا بهایی بود، چند تا وزیر کابینه بهایی بودند، در ارتش، امرای ارتش بهایی بودند، یعنی خیلی از امرای...، رئیس ستاد ارتش، ازهاری، بهایی بود، خب همۀ مردم بهایی می‌شوند، آقای حداد فرمودند: آقا سید محمد حسین، همه بهایی هستند! نمی‌خواهد تو به فکر مردم باشی، همه بهایی هستند!

 واقعاً یک شیعه پیدا می‌کنی که عقایدش طبق عقاید امیرالمؤمنین باشد؟ اگر پیدا می‌کنید بردارید بیاورید! واقعاً آن طوری که علی خدا را می‌شناخت، آن طوری که امام سجاد می‌شناخت، آن طوری که امام مجتبی می‌شناخت، آن طوری که امام جواد، اینها خدا را می‌شناختند و اینها، نه بابا جان مردم چی هستند؟ امروز این، فردا آن، پس فردا آن. شما نگاه بکنید یعنی واقعاً می‌گویم نه نگاه به مردم بکنید، نه به خواص خودمان نگاه بکنیم، خواص، ببینید اینها عقیده‌شان چیست؟ اینها از فناء چه برداشتی می‌کنند؟ از ولیّ چه برداشتی می‌کنند؟ از توحید چه برداشتی می‌کنند؟ نگاه می‌کنی، آقا به جان شما، از بی‌ارزش ترین مسائل، این مطالب را پایین تر قرار می‌دهند!

 من به طرف گفتم از کجا دلالت می‌کنی زید بن ارقم فانی است؟ گفت رفته حرم یکدفعه خورده زمین! به به! ماشااللَه! آقا رفته حرم یکدفعه خورده زمین این فانی است! گفتم عمو فلانکس روزی ده دفعه تقی می‌خورد زمین...! یعنی اینقدر مسائل بی‌ارزش و... شده و این حرفها که آن وقت به طرف می‌گویند فانی! باقی بعد الفناء! چی چی! اینها، این هستند، خواص ماها این طور باشند شما بروید برسید به مردم کوچه و بازار، عوام، اینها چیز هستند؟!

 امروز بیایند به همۀ این مردم بگویند امام زمان پارسال ظهور کرده بود و بعد هم کشتند او را، همه قبول می‌کنند، همین ملّت قبول می‌کنند. همین الآن بیایند به یک نفر شال سبز ببندند، یک چیز اینجایش آویزان کنند، بعضی‌ها می‌آیند در قم راه می‌روند و...، شال سبزی آویزان ‌کنند و چند نفر امضاء کنند که این امام زمان است، آقا اگر بدانید تمام مردم ایران می‌آید به دست بوسی او! تمام ایران! همین مردم بلند می‌شوند و می‌آیند! همین آخوندها بلند می‌شوند و می‌آیند! بیاید یک نفر سؤال کند آقا تو امام زمان هستی چه داری؟ حالا بر فرض آمد و یک کاری هم کرد، فرض کن آمد این کتاب را تبدیل به عقرب کرد، تبدیل به گربه کرد، دیگر از این بالاتر؟ این امام زمان شد؟ خب آقا جوکی هندی هم از این کارها می‌کند، خیلی از این هندی‌ها می‌کنند، مرتاض ها می کنند، یعنی وقتی که بیاید شما داخل مردم و اعتقادات مردم، می‌بینید کمترین چیزی که اینها به آن بهاء داده‌اند دینشان است، اصلاً دین ندارند! اصلاً و ابدا!

 من به طرف دارم می‌گویم، به یکی، آقا شما از کجا می‌گویید فلان کس ولیّ است، می‌گوید آخر مگر می‌شود نباشد؟ یعنی ببینید بالاترین دلیل، می‌شود نباشد؟! خب بگو من هستم، خب اگر این طور هست بگو من امام و پیغمبر هستم، آخر مگر می‌شود نباشم؟ اگر می‌شود نباشد، این دلیل بشود خب بگو من هستم! خب بگو شما هستی! آخر مگر می شود نباشد حجّت است؟ یعنی واقع می‌گویم ها!

سؤال: برهان صدیقین است دیگر،

جواب: برهان صدیقین، بله دیگر، این درست است، برهان صدیقین است، خود وجودش دال بر ثبوتش است، این دین افتاده دست چه کسی؟ دست این ملّت! این عرفان افتاده دست این ملّت، این حقایق افتاده دست این ملّت، اصلاً انگار نه انگار، آقا چی بود چی شد؟ چه مسائلی بود؟ بعد هم یک کسی بیاید حرف بزند، بزنندش، بکوبندش، طردش کنند، لعنش کنند، دیدیم دیگر، از وقتی که به دنیا آمده تا الآنش را بیایند برای همه بگویند، یک چیزهایی آقا، الحمد لله، ما دیگر همه چیز دیدیم، این قضایا، این مسائل دیگر هست.

 من امروز آماده شده بودم برای شروع بحث اصول، منتهی یک بحثش را نتوانسته بودم، ناتمام بود، انشاء اللَه این دو روز آن بحث را تمام می‌کنم و از شنبه اوّل اصول را بحث می‌کنیم بعد فقه را، ما این روزها تقریباً شبانه روزمان پنج یا شش ساعت به مکالمات تلفنی می‌گذرد، نمی‌دانیم کی اینها تمام بشود؟ یک وقتی با خودم فکر می‌کردم که آقا اصلاً خوب است که از قم بلند شوم بروم بیرون

سؤال: بروید سامرا

جواب: بروم سامرا؟ سامرا، نه، امریکا می‌خواهد بزند، بگذارید ببینیم اینها کارشان به کجا می‌رسد؟ بمب و بمبارانشان چه می‌شود؟ نه، حالا از قم آدم بلند شود برود جای دیگر، فلان دیگر، استخاره کردم دیدم استخاره خیلی بد آمد.

...آمدند ایران، من دو یا سه سالم بود، سه سالم بود. گفت آقا امسال می‌خواهم حج مشرف بشوم شما هم بیائید برویم، آقا فرمودند من امسال نمی‌توانم، خیلی اصرار کرد که آقا بیایید برویم، ایشان فرمودند نمی‌توانم، موانعی دارم، خلاصه اصرار کرد و... ! او رفت و بعد برگشت، یک روز آمد پیش ایشان، همان کسی بود که در لب اللباب، آقا اسمش را آورده اند، یک مهندس جوانی که بهایی بود و بعد مسلمان شد و...، همین شخص بود، نمی‌دانم از دنیا رفته یا نه، دیگر ما ندیدیمش، مهندس صادقی بود...

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد